

برای میانجیگری جلو آمد دست ذوالفقار را گرفت و گفت:

«خدا را خوش نمی آید مگر جهود گیر آوردی؟ چرا اینطور می زنی؟ پاشو ستاره خانم، پاشو خانم من تنور را آتش کرده ام لوک خمیر را بردار بیار با هم نان بپزیم...».

ستاره خانم رفت از زیر سبد لوک خمیر را برداشت وقتی که دم تنور رسید دید مادرشوهش دولا شده توی تنور را فوت می کند، دست بر قضا پایش رفت توی بادیه آب با لوک خمیر دمرو، افتاد روی گوهر سلطان و مادرشوهش تا کمر توی تنور فرورفت بعد از نیمساعت که ستاره خانم از غش دروغی به هوش آمد گوهر سلطان تا نصف تنه اش جزغاله شده بود.^۱»

نتیجه این حکایت به ما تعلیم می دهد که هیچوقت عروس و مادرشوهرا نباید تنها دم تنور گذاشت. مردادماه ۱۳۱۰.

جالب توجه است که بسیاری از مشکلات خانواده ها حتی در ترانه های عامیانه نیز منعکس شده است.

مادرشوهر ماره - بچش مارمولک، خواهرشوهر خاره، بچش خارخسک.

مادرشوهر غرید و لندید من حوصله کردم	یک چارقت مشمش بسم تیکه پاره کردم
مادرشوهر غرغری	تا کی می کنی چغلی
ای دلم ای کمرم	از دست مادرشوهر
بکه غرغر میکنه	دل و جگرم و پر میکنه
شوهرم تریاکیه، مثل کرم خاکیه	شب که میاد به خونه، از من می گیره بونه

باد تو هونگ نکوفتی، زیر سبیلیم و نرفتی

مردی که نون نداره	آن قدر زبون نداره
دل من یراق می خواد	یراق نمی دی طلاق می خواد
طلاق نمی دی ددر می رم	از کوچه دودر، می رم
با کل ممد جعفر می رم	با لاله و فنر می رم
ددرم سر پولکه	پول دارم تو قلکه

آتیش سرو کم کن	تنباکورو پرنم کن
آواره بشه بزودی	مهمون بگیره دودی
زنی که تو بار کن	یه سیر گوشت دادم
آبشو زیاد کن	مهمونم دارم
یه سیخ کباب کن	قوت ندارم
دنبه شو آب کن	چراغ ندارم

سرخ و سفید و پمه شد	هر که عروس عمه شد
سوسک و سیاه و جزغاله شد	هر که عروس خاله شد

آمدم و سمه کنم نیامدم وصله کنم	باد ابادا ایشالا مبارکبادا
عیش بزرگ و نونه	ایشالا مبارکبادا! عروسی شاهونه
خونه شوهر چوب و زنجیر	ایشالا مبارکبادا خونه بابانون وانجیر

ایشالا مبارکبادا!

عروسی در دهات

اوژن فلاندن در موقعی که در تخت جمشید مشغول نقشه کشی و طراحی بود در آن حوالی در یک جشن عروسی شرکت می کند و خصوصیات آن را چنین بیان می نماید: «... سرور و شادی از خیمه های سیاه به اطراف پراکنده می گشت و مرد و زن و بچه همه خوشحال و بشاش بودند چون ما عیسوی بودیم، خوش نداشتند ما را دعوت کنند، ما هم به خوشی آنان خوش بودیم و از صدای نی لبک و تمبور و سایر سازهایشان استفاده بردیم. این شادی دو شبانه روز ادامه داشت بدون اینکه سر سوزنی از سرو صدا کاسته شود، یا دقیقه ای صدای سازشان قطع شود. ساعت عروسی فرا رسید در جلو، مطربان و سپس عروس و داماد به حمام دهستان مجاور می رفتند، و مطربان پیوسته با سازهای خود مشغول بودند، پشت سر داماد پدرش فلوت می زد سپس عروس که بر سرش چارقدی انداخته و بر

الاغی سوار کرده بودند، به همراهی زن و مردی، رقص کنان حرکت می کردند...»^۱.

در صفحات پیش از وضع عمومی و انواع محرومیت‌های زنان و حدود توقعات و اختیارات آنان در ایران قرون وسطی و قرون جدید به تفصیل سخن گفتیم اکنون نگاهی به غرب می افکنیم. در اروپا از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد در اثر رشد روزافزون نهضت سرمایه‌داری و شرکت تدریجی زنان در فعالیتهای اقتصادی، مقدمات مداخله زنان در فعالیتهای سیاسی نیز فراهم گردید، در اروپا و آمریکا سالها بین زنان و مردان تساوی اقتصادی وجود نداشت یعنی اگر زن و مردی در کارخانه کاری مساوی انجام می دادند مزد مرد بیش از مزد زن بود. در آمریکا در نیمه دوم قرن ۱۹ پس از سالها مبارزه به موجب ماده ۱۹ متمم قانون اساسی به همه زنان حق رأی داده شد.

در انگلستان نیز زنان از ۳۰ سال به بالا، پس از مبارزه‌ای طولانی، در سال ۱۹۱۸ موفق گردیدند که در انتخابات شرکت کنند. بالاخره در سال ۱۹۲۸ این حق تعمیم یافت و تمام زنان بالغ و واجد شرایط توانستند که در انتخابات عمومی شرکت جویند، پس از سالی چند در فنلاند و نروژ و دیگر کشورهای اروپایی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای زنان تأمین گردید، در جلد سوم تاریخ اجتماعی ایران از تلاشهایی که در راه آزادی زنان کشور ما پس از انقلاب مشروطیت به عمل آمده است تا حدی سخن گفته‌ایم (نگاه کنید به جلد سوم از ص ۷۲۹ تا ۷۳۸).

«مهمترین دگرگونی در زندگی اجتماعی ایران در دهه اخیر، تأمین حقوق اجتماعی زنان بود، پیشترها، زنان بطور کامل از زندگی اجتماعی کشور بر کنار بودند، در پایان ۱۹۵۶، جمعیت فعال زنان ده برابر کمتر از مردان بود، شماره زنان با سواد بزرگتر از ده سال فقط ۷/۳٪ و در روستاها ۱٪ بود. در سال تحصیلی ۵۹/۱۹۵۸ در دبستانهای روستایی فقط ۶۳۴ دختر درس می خواندند که شماره آنها ۳۵ بار کمتر از پسرها بود. در میان دانشجویان دانشکده‌ها در سال ۱۹۶۰ شماره دختران ده بار کمتر از پسران دانشجوی بود. زنان از لحاظ انتخاب شدن، رأی دادن و کلیه حقوق سیاسی برابر گدایان، ولگردان، کلاه‌برداران، قاتلان و دزدان بودند. از لحاظ زندگی خانوادگی هم زنان، با مردان حقوق

برابر نداشتند. مرد، می‌توانست هر وقت بخواهد خودسرانه زنش را طلاق دهد و از خانه بیرون راند، زنان حق طلاق دادن به شوهرانشان را نداشتند. پس از طلاق نیز زن نمی‌توانست کودکانش را نزد خود نگه دارد. مرد می‌توانست زن را از کار کردن بازدارد، زنان کارگر در تأسیسات بافندگی و غیره بارها کمتر از مردان همکارشان مزد می‌گرفتند.

... این عادات که ویژه مردم قرون وسطی بود عملاً نیمی از مردم کشور را از فعالیتهای اقتصادی و زندگی اجتماعی و سیاسی باز می‌داشت. و از پیشرفت عادی کشور جلوگیری می‌کرد، گروههای دست راستی حاکم ایران به این نتیجه رسیدند که برای رهایی از پس ماندگی اقتصادی و اجتماعی کشور ضرورت دارد که نابرابری وضع زنان نسبت به مردان از میان برود. در رابطه با این ناهماهنگی مدنی در ماه مارس ۱۹۶۳ فرمانی صادر شد که به موجب آن به زنان حق داد در انتخابات شرکت کنند و از لحاظ حقوق سیاسی با مردان برابر باشند.

این فرمان برای برابری حقوق زنان و مردان با توجه به قوانین مدون در زمینه روابط زن و مرد، کافی نبود، در قوانین جنائی و مدنی کشور، مواردی وجود داشت که آشکارا میان زن و مرد تبعیض قائل می‌شد.

در ماه مه ۱۹۶۷ مجلس قانونی را وضع کرد که به موجب آن حقوق زنان در زمینه روابط خانوادگی افزایش یافت. در این قانون قید شد که شوهر حق ندارد زنش را خودسرانه طلاق دهد و فقط با حکمیت دادگاه می‌تواند به چنین کاری اقدام کند. درباره نگاهداری کودک هم بایستی دادگاه تصمیم بگیرد. این قانون، ازدواج موقت یعنی گرفتن صیغه را ممنوع اعلام داشت و شرایط گرفتن زن دوم را کاملاً محدود کرد. در این مورد شوهر فقط در صورتی می‌توانست زن دوم بگیرد که یا موافقت زن اولش را جلب کند یا در مورد نازائی و بیماری زن اول می‌توانست به چنین کاری دست زند. در سال ۱۹۶۸ نیز قانونی از مجلس گذشت که به موجب آن دخترانی که دارای تحصیلات متوسطه و عالی بودند می‌توانستند تا دو سال برای مبارزه با بیسوادی به روستاها بروند. در سال ۱۹۷۴ در قانون خانواده دگرگونی‌هایی روی داد که طبق آن حقوق زنان در خانواده افزایش یافت.

با وجود وضع این قوانین، نابرابری حقوق زنان و مردان تا به امروز هم در ایران از بین نرفته. برای دستگاه قانونگذاری کشور، غیرممکن است در مدت کوتاه قوانینی را به

منظور از بین بردن کامل نابرابری زن و مرد وضع کند. اما تصویب این قوانین گام مهمی در پیشرفت این نیت خیر به شمار می‌رود.

... در سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ (در عهد طاغوت زنی رشوه‌خوار و فاسد) بعنوان وزیر آموزش و پرورش در کابینه دولت برگزیده شد و در سال ۱۹۷۴ سه زن بعنوان معاون وزیر و ۴ زن به عنوان سناتور و ۱۷ زن به عنوان نماینده مجلس انتخاب شدند. تعدادی از زنان بعنوان کارمندان جزء ادارات و وزارتخانه‌ها در دستگاههای دولتی و شرکتهای تعاونی روستایی و غیره سرگرم کار شدند...»^۱.

با کمال تأسف این قدمهای به ظاهر مترقی که به نفع زنان برداشته شده، محصول و نتیجه مبارزات پیگیر و مداوم خود زنان نبود، در دوران پنجاه ساله حکومت خاندان پهلوی نه تنها زنان بلکه مردان نیز قادر به بحث و انتقاد و تشکیل احزاب و اجتماعات نبودند. نمایندگان مجلس شورای ملی منتخب و برگزیده مردم نبودند و نمی‌توانستند و اجازه نداشتند که از مظالم و مفاسد خاندان پهلوی و حکومتهای دست‌نشانده او سخنی به میان آورند. طبیعی است در چنین شرایطی زنان قادر نبودند از مزایای دموکراسی برخوردار شوند و عموم زنان شهری و روستایی را به حقوق فردی و اجتماعی خود آشنا کنند، دموکراسی «اعطائی» پس‌گرفتنی هم هست بنابراین ارزشی ندارد زیرا محصول مبارزات زنان و رشد اجتماعی آنان نیست.



با ظهور تمدن جدید تنها در حقوق و ارزش اجتماعی زنان و راه و رسم عروسی و مناسبات زن و شوهر، و حقوق و اختیارات هریک از آنها تغییراتی پدیدار نشده، بلکه در معنی و مفهوم «زیبایی» و طرز لباس پوشیدن و آرایش زنان و مردان نیز تغییرات بی‌سابقه‌ای پدید آمده است.

۱. تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، از ا. اکرانوسکی و ۵ تن دیگر از محققان شوروی ترجمه کبخسرو کشاورز ص ۶۰۹ به بعد.

انواع و اقسام آرایش

و تغییر معنی و مفهوم زیبایی در طول تاریخ

به طوری که در صفحات پیش دیدیم، معمولاً پس از خواستگاری و تعیین شیربها و تهیه جهیزیه، طی مراسم و تشریفاتی، کار عروسی سامان می گرفت، بستن آذین، آرایش زنان، به کار بردن عطر و پوشیدن جامه های رنگین، دعوت از خوانندگان و نوازندگان و رفاصان و جز اینها، رسومی بود که طبقات ممتاز و مردم میانه حال کم و بیش رعایت می کردند.

نکته ای که ذکر آن در اینجا بی مورد نیست، اینکه مفهوم و معنی خوشگلی و زیبایی در طی قرون یکسان نبوده و در هر دوره و عصری مشخصات یک صورت و اندام زیبا و وسائل زینت و خودآرایی زنان و مردان تغییر کرده است.

به حکایت تورات باب سوم کتاب اشعیا وسایل زینت در عصر دختران «صهیون» با وسایل خودآرایی در قرن ششم هجری یکسان نیست و نیز دختری که در ۷ قرن پیش با داشتن «زلف چون کمند و ابروان چون کمان و بینی چون تیغ و دهانی چون نیمه دینار» در کمال حسن و جمال بوده در روزگار ما مورد توجه زیباپسندان نیست.

وسایل خودآرایی

در باب سوم کتاب اشعیا آمده است که: خداوند دختران صهیون را به مناسبت خودآرایی و خودنمایی و بالیدن به بانگ خلخالهاشان، عقاب خواهد کرد. «و خداوند می گوید از این جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه می روند و به ناز می خرامند و به پایهای خویش خلخالها را به صدا درمی آورند بنابراین خداوند فرق سر دختران صهیون را کُلّ خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود و در آن روز خداوند زینت و خلخالها و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد و گوشواره ها و دستبندها و روبندها را و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطردانها و عرقدها، و انگشترها و حلقه های بینی را و رخوت نفیسه و رداها و شالها و کیسه ها و آینه ها و کتان تازک و عمامه ها و برقعها را...» به این ترتیب باید گفت: زیبایی امری اعتباری

است و مفهوم آن برحسب زمان و مکان و بین اقوام و ملل گوناگون تغییر می کند. «آنا تول فرانس» می گوید: «به عقیده من ما هرگز به درستی نخواهیم دانست که چرا یک شیء زیباست...» ویل دورانت می نویسد: «همه دلها به ندای زیبایی گوش فرا می دهند ولی کمتر مغزی از علت آن می پرسد. وحشیان زیبایی را در لب کلفت و خالکوبی سبز می دانند، یونانیان آن را در جوانان در تقارن و آرامش پیکرهای تراشیده و رومیان آن را در نظم و شکوه و قدرت می جستند. رنسانس آن را در رنگ می جست و روح عصر ما آن را در موسیقی و رقص می جوید. انسان در زمانها و مکانهای مختلف از نوعی زیبایی برانگیخته می شد و عمر خود را در جستن آن به کار می برد، تنها فلاسفه جوای حقیقت زیبایی و راز قدرت آن هستند...»^۱.

... به قول داروین بومیان تاهیتی دماغ پهن را می پسندیدند و دماغ و پیشانی کودکان خود را برای زیبایی زیر منگنه می گذاشتند. مردم مایا گوش و بینی را با زینت آلات سوراخ می کردند و دندانها را شکسته مثبت کاری می نمودند و سر کودکان را با تخته بندی به شکل کله قند درمی آوردند و چشمشان را چپ می ساختند زیرا گمان می بردند که این کار آنان را زیبا می سازد. مونگوپارک، تعجب کرد وقتی که دید رنگین بدنان افریقا پوست سفید او را مسخره می کنند. اگر ولتر بود می گفت شاید هر دو راست می گویند...»^۲.

وصف زیبارویان در شاهنامه

فردوسی در شاهنامه ضمن داستان رستم و سهراب و آمدن دختر پادشاه سمنگان به بالین رستم یک صورت زیبا را چنین ترسیم می کند:

دورخ چون عقیق یمانی به رنگ
دهان چون دل عاشقان گشته تنگ
بنا گوش تابنده خورشیدوار
فرو هشته دو حلقه گوشوار
در جای دیگر فردوسی در وصف معاشقه زال و رودابه، صورت زیبای دختری را نقاشی می کند:

۱. ویل دورانت: لذات فلسفه، ترجمه دکتر عباس زریاب خویی، ص ۲۳۱.

۲. همان کتاب، ص ۲۴۶.

عبیر است یک سر مگرموی او
به سروسهی بر سهیل یمن
بر او ماه و پروین کند آفرین

همی می چکد گویی از روی او
زمرت تا بپایش گل است و سمن
بت آرای چون او نبیند به چین

•••

گشاده رخ و سیم دندان شدند

همه دختران شاد و خندان شدند

همچنین در شاهنامه فردوسی ضمن بیان عشق و رزی رودابه و زال مناظری از خود آرای زنان و دل بستگی آنان به زیبایی های طبیعت توصیف شده است:

سر زلف بر گل بپیرا بستند
بهر بوی و رنگی چو خرم بهار
لب رود لشکر گه زال بود
رخان چون گلستان و گل در کنار
سر پرده را چون برابر شدند
بپرسید کاین گل پرستان که اند

به دیبای رومی بیاراستند
برفتند هر پنج تا رودبار
مه فروردین و سر سال بود
بسی گل چدند از لب رودبار
یگشتند هر سو همی گل چدند
نگه کرد دستان ز بخت بلند

وصف جمالی زیبا در شاهنامه فردوسی:

که رویش ز خورشید روشنتر است
به رخ چون بهشت و به بالا چوساج
سرش گشته چون حلقه پای بند
ز سیمین برش رسته دوناردان
مژده تیرگی برده از پیر زاغ
بر او تو ز پوشیده از مشک ناز
و گرمشک بویی همه موی اوست
فکنده است گوئی گره بر گره
پر آرایش و رامش و خواسته

پس پرده او یکی دختر است
زمرت تا بپایش به کردار عاج
بر آن سفت سیمین دو مشکین کمند
رخانش چو گلنار و لب ناردان
دو چشمش بسان دونه رگس به باغ
دو ابرو بسان کمان طراز
اگر ماه جوئی همه روی اوست
سر زلف جعدش چو مشکین زره
بهشتی است سرتاسر آراسته

•••

گفتی از میغ 'همی تیغ زند زهره و ما

ستی آبریده برون آمد چون عاج سفید

پشت دستی بمثل چون شکم قاقم نرم چون دم قاقم کرده سرانگشت سیاه
 «کسانی مروزی»

حال عاشق - فردوسی حال درونی عاشق را در سیمای رودابه نشان می دهد:
 که من عاشقیم همچو بحر دمان از او بر شده موج بر آسمان
 دل و جان و هوشم پراز مهر اوست شب و روزم اندیشه چهر اوست
 عنصری، ملک الشعرا دربار سلطان محمود، چون به ناراحتی سلطان، از بریدن
 زلف ایاز پی برد، چنین گفت:

کی عیب سر زلف بت از کاستنت چه جای به غم نشستن و خاستنت
 جای طرب و نشاط و می خواستنت کاراستن سرورز پیراستنت^۱

اسفندیار کاتب در وصف دختری زیبا چنین می نویسد:
 «دختری سیمین پیکر، یاسمین بر، دلاویز، نشاط انگیز، شمشاد زلف، بنیاد
 لطف، ماه دیدار، خوش گفتار، هر وقت چشمش تیر مژه در کمان ابرو نهاد، سرین و
 سینه دل بر هم می دوخت.» همچنین در تاریخ طبرستان از زیبایی و درد عشق سخن به
 میان آمده است:

«... تصنیف طره ها کرده و زلفهایش پشت افکنده از بیقراری قرار جانها
 ر بوده... هر دو آستین باز مالیده و ساقین برکشیده خلخال به پای و خال بر روی...
 داء سوداء عشق بر من مستولی شد، هر چه می خواهم دل از جوال آن خیال بیرون کنم به
 قدرت بشری سرسری میسر نمی شود...»^۲

در کتاب هزار و یکشب ضمن داستان قمرالزمان یک صورت زیبا چنین توصیف
 شده است:

«... چون شب یکصد و هفتاد و شش برآمد... نرم نرم بسوی تخت فرود آمد و
 روی انداز از روی قمرالزمان برکشید و نظر کرد، در حسن و جمال او خیره ماند، ساعتی
 مبهوت و متحیر او را نظر کرده دید که پرتو روی او به نور شمع غالبست و بدان سانست که
 شاعر گفته:

۱. چهارمقاله نظامی عروضی، پیشین ص ۵۶ به بعد.

۲. تاریخ طبرستان، پیشین، ص ۶۵.

روزی که روز روشن اگر برکشد نقاب
پرتو دهد چنانکه شب تیره اختری
پس «جنیه» را هوش از سر و عقل از تن برفت بگونه سرخ و چشمان سیاه و ابروان
پیوسته او نظر می کرد و این ابیات همی خواند:

نگارا ماه گردونی سوارا سروستانی
بدان زلفین شورانگیز مشک اندوده زنجیری
دل از دست خردمندان به ماه و سروستانی
بدان مژگان رنگ آمیز زهر آلود پیکانی
بطور کلی وصف زیبایی و زیبارویان ممکن نیست و هر کس حسن و جمال را در
چیزی می داند، حافظ می گوید: بنده طلعت آن باش که «آنی» دارد بنظر او روی زیبا
نیازی به آرایش ندارد:

عشق ناتمام ما، جمال پارمستغنی ست
به آب و رنگ و خال و خطچه حاجت روی زیبارا

راز دل بستگی محمود را به «ایاز» باید از زبان شیرین سعدی در بوستان شنید:
یکی خرده بر شاه غزنین گرفت
به محمود گفت این حکایت کسی
که عشق من ای خواجه، بر خوی اوست
شنیدم که در تنگنایی شتر
سواران چوبی در و مرجان شدند
نماند از وشاقان گردنفرز
نگه کرد کای دلبر پیچ پیچ
من اندر قفای تومی تا ختم
گراز دوست چشمت بر احسان اوست

سعدی شیرازی در گلستان و وحشی بافقی در فرهاد و شیرین به تنوع دیده‌ها و
ظرف‌های آدمیان اشاره کرده‌اند:

«یکی از ملوک عرب را حدیث مجنون و لیلی و سوزش حال او بگفتند...
خرمیدش تا حاضر آوردند، و ملامت کردن گرفت... ملک را در دل آمد جمال لیلی
حده کردن... در هیأت او نظر کرد شخصی دید سیه فام... در نظرش حقیر آمد...
حجرت فرست به جای آورد و گفت از در بچه چشم مجنون بایستی نظاره کردن...»

به مجنون گفت روزی عیبجویی که لیلی گرچه در چشم تو حور رست زحرف عیبجو مجنون برآشفت اگر در دیده مجنون نشینی که پیدا کن به از لیلی نکویی بهر جزوی زحسن وی قصور رست در آن آشفتگی خندان شد و گفت بغیر از خوبی لیلی نبینی «وحشی»

در کتاب سمک عیار که مربوط به قرن ششم هجری است ویژگیهای یک صورت زیبا و دلنشین و انواع خودآرایی زنان بیان شده است.

«... روح افزا، پاره‌ای حنا بردست و پاش نهاد و مویش را شانه کرد و بیافت و سمه و سرمه و نیله و سفید و سرخی و خال و الف و آنچه خاتونان را به کار آید او را بدان نوع برآراسته و مقنعه و قباچه و قصبچه و سر بند طلا بر وی مهیا کرد...» در جای دیگر از همین کتاب ویژگیها و مختصات یک دختر زیبا چنین توصیف شده است:

«دختری دید چون صد هزار نگار با سری گرد و پیشانی پهن، زلف چون کمند و ابروان چون کمان چاچی دو چشم چون دو نرگس، مژه‌ها چون تیر آرش و بینی چون تیغ و دهانی چون نیمه دینار و عارضی چون سیم، رخی چو گل، زنخدانی چون گوئی گرد چاهی، و گردنی کوتاه و صد غنغب بر غنغب زیر زنج افتاده، و سینه چون تخته سیم، و دو پستان چون دو نار و ساعدی کوتاه و پنجه‌ای خرد و پشت دست هزار چال در افتاده و انگشتان دست سیاه کرده، و در هر انگشتی جفتی انگشتی، و نافی چون غالیه دانی و دو ران چون دو هیون، دو ساق چون ستون عاج و پیراهنی حریر اسفید اسفید و ابزار پائی سقلاطونی ساده در پای و مقنعه قصب درافکنده و گلوبند برگرد عارض و گردن بسته حمایل در گردن افکنده، همه تعویذهای به عنبر اشهب کرده، چنانکه بوی او به جهان می‌رفت...»^۱

در جای دیگر از کتاب سمک عیار یک سیمای زیبا و دل‌فریب چنین توصیف شده است:

«... در وی نگاه کرد و آن روی و موی و حلاوت و بالای و پهنای ماهانه بدید سروی دید روان، روی دید چون ماه شب چهارده، بالایی چون سرو و گیسویی چون کمند

سیاه، خندیدنی چون صبح، خرامیدنی چون کبک، جلوه کردنی چون طاوس، اشکمی چون آرد که ده بار به حریر بیزی و به روغن بسرشی، و زرخدانی سیمین، دهانی چنانکه چون سخن گفتی و هم نتوانستی کردن که سخن می گوید، بینی چون تیغ درم، چشمی چون چشم گور، گردنی چون گردن غزالان، دندانی چون دُر... جبهه ای چون تخته سیم، عارضی چون گل، در حسن چنان تمام بود که اگر زاهدی او را بدیدی زهد در باقی کردی و اگر صوفی او را بدیدی طاعت صوفی خود در باقی کردی و اگر باد در زلف او وزیدی بوی عطر جهان بگرفتی^۱».

در کتاب مجموعه داستانهای ایرانی در حکایت خواجه بهاء الدین در وصف جمال زنی چنین می خوانیم: «... آن خواجه را زنی بود به جمال و کمال آراسته... سروقدی، آفتاب طلعتی، ماهرویی، مشکین مویی:

یکی شاخ گل، قید جان پرورش
 دو چشمش دو آهوی مردم شکار
 زمین سای گیسوی عنبر لقب
 رخی ماه سیما گلی برسرش
 دو ابرو در او، فتنه روزگار
 در آویخته ز آفتابی دوشب^۲...»

سیمای زشت

در همین کتاب در وصف صورتی زشت و ناموزون چنین می خوانیم: «... قدی چون منار گیتی نما، سرش همچون گنبد دوار، دهان چون غار، چشمانش مانند طاس پر خون، بینی چون دودکش حمام، دندان چون دندان گراز، لب او چون لب شتر، شاهزاده گفت بار خدایا، مرا از شر این بدبخت بقدرت خود نگاهدار...»^۳

شعرا، صاحب دلان و ارباب قلم و خداوندان ذوق در پیرامون عشق و صبوری سخن بسیار گفته اند. بعضی از صاحب نظران، عشق و صبوری را غیر ممکن و ناسازگار خوانده اند. دلی که عاشق صابر بود مگر سنگ است
 ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است
 برادران طریقت ملامت مکنید
 که توبه در ره عشق آنگینه با سنگ است^۴

۱. همان کتاب، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲. مجموعه داستانهای ایرانی، پیشین، ص ۱.

۳. همان کتاب، ص ۱۹۴.

۴. همان کتاب، ص ۲۰۲.

شرایط حسن و جمال در نظر شیخ اطعمه

شیخ ابواسحاق اطعمه در مقدمه رساله کنزالاشتهاء محبوب سیمین بر و مطلوب ماه پیکر را چنین وصف می کند «بادام چشم، شکر لب، ترنج غبغب، نار پستان، پسته دهان، حرب زبان. شیرین بیان، ماهی اندام، حلواکلام، فندق چال، مشکین خال. چنانکه شاعر گوید:

از خنده شیرین نمکدان دهانش
خوش می رود از دل چونمک سوده کبابی

وصفی از زیبایی در قرن هشتم هجری

شرف الدین رامی اشعار عاشقانه فراوانی در کتاب انیس العشاق گرد آورده. این کتاب دارای ۱۹ فصل است که در هر فصل یکی از اندامها و اعضای بدن مورد مطالعه قرار گرفته است بدین نحو «فصل اول درباره گیسو، فصل دوم درباره جبین، فصل سوم درباره ابرو، فصل چهارم درباره چشم، فصل پنجم درباره مژگان، فصل ششم درباره چهره، فصل هفتم درباره گونه، فصل هشتم درباره خال، فصل نهم درباره لب، فصل دهم درباره دندان، فصل یازدهم درباره دهان، فصل دوازدهم درباره زرخدان، فصل سیزدهم درباره گردن، فصل چهاردهم درباره سینه، فصل پانزدهم درباره بازو، فصل شانزدهم درباره انگشتان، فصل هفدهم درباره قد، فصل هیجدهم درباره کمر، فصل نوزدهم درباره ساق. در آغاز هر فصل نخست از نامهایی که فارسی زبانان و تازیان به آن اندام می دهند گفتگو می شود و اگر در معانی اختلافی موجود باشد معین می گردد، آنگاه پس از ذکر تشبیهات و استعاراتی که شاعران در آن مورد به کار می برند، صفات مربوط به آن اندام ذکر می شود و در هر جا شواهد شعری گوناگون به میان می آید چنانکه ابرو که تازی آن «حاجب» است گاه به هم پیوسته است (متصل) و این نشان حسن و جمال است و گاه از هم جدا (منفصل) و شاعران پارسی زبان برای توصیف آن سیزده گونه تشبیه و استعاره به کار می برند یعنی گاه آنرا به هلال تشبیه می کنند، گاه به کمان، گاه به رنگین کمان، گاه به طاق، گاه به محراب، گاه به حرف «ن» گاه به کاف، گاه خم چوگان، گاه به داغ که نشان تملک است و براسب و چهار پایان دیگر می نهند و گاه به طغرا که مهرشاهی است بر منشور جمال معشوق. تشبیهات و استعاراتی که در وصف گیسو به کار می رود از اینهم

بیشتر است...^۱».

وصف جمال زیبا به نظر سلمان ساوجی:

آنکه زابروی و مژه تیر و کمانی دارد چشمها کرده سیه تصدجهانی دارد
شاهد آن نیست که دارد خط سبز و لب لعل شاهد آن است که این دارد و «آنی» دارد
هوس گوشه آبی اگر ت می باشد گوشه دیده ما آب روانی دارد
ولی حافظ چنانکه اشارت رفت حدود و حدودی برای زیبارویان ذکر نمی کند.

بنظر او:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که «آنی» دارد

آرایش زنان

راجع به آرایش زنان و طرز خودآرایی و وسایل و موادی که به کمک آن زنان و مردان در راه آرایش و پیرایش خود تلاش می کردند در آثار منظوم و مثنوی فارسی مکرر سخن به میان آمده است:

معشوق خو بروی چه محتاج زیور است «گیسویت عنبرینه و گردن تمام عود»

چشمی که دلی برد به تاراج دانسی که به سرمه نیست محتاج
ور و سمه کنسی بر ابروی زشت چون سبزه بود بروی انگشت

سعدی
امیر خسرو

هرهفت کردن (به نقل از برهان قاطع)

بر وزن زربفت به آرایش زنان اطلاق می شود و آن حنا و سومه و سرخی و سفیدآب و سرمه و زرک باشد که از زرورق است و بعضی هفتم را غالیه گفته اند که خوشبوی باشد و بعضی خال عارضی را که از سرمه کنار لب یا رخسار گذارند. در همین کتاب هفت در هفت به معنی هفت آرایش زنان آمده که عبارتست از «حنا و سرمه و سومه و سرخی و سفیدآب و زرک و غالیه باشد در هفت جا که دست و پا و چشم و ابرو و

هر دو جانب رو که به عربی «خدین» گویند و تمام رخسار که آن را سفیدآب مانند و هم زرک باشند.^۱»

برون آمد از طرف هفت پرده به نام ایزددرخی هر هفت کرده
 دوش از دم درآمد سرمست و بیقرار همچون مه دو هفته و هر هفت کرده بار
 نظامی انوری

نُه کردن

نُه زینت عبارتست از: سرآویز، گوشواره، سلسله، حلقه بینی، گل‌بند، بازوبند و دسته برنجن و انگشتری و خلخال. برهان قاطع.

تنها زنان در بند خود آرایشی خود نبودند بلکه مردان نیز کمابیش به کمک «خضاب» به جنگ پیری می رفتند. رود کی گوید:

ریش و سبیلت همی خضاب کنی خوبستن را همی عذاب کنی
 ابوطاهر خسروانی در تأیید نظر او می گوید:

عجب آید مرا، ز مردم پیر که همی ریش را خضاب کند
 به خضاب ز اجل همی نرهد خوبستن را همی عذاب کند

بعضی گویند این شعر را ابوطاهر در مقام تعریض به رود کی گفته و او در جواب رباعی مشهور ذیل را ساخته است:

من موی خویش را نه از آن می کنم سیاه تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
 چون جامه ها به وقت مصیبت سیه کنند من موی، از مصیبت پیری کنم سیاه

پیامیست از مرگ موی سفید بی بودن چه داری تو چندین امید
 هر آنکه که موی سیه شد سپید بی بودن نماند فراوان امید

اگر شاه هر هفت کشور بود فردوسی
 چو آمیزه موشد، مکدر بود اسدی